

ملحق ۲

پیوست ۲

هذه بعض الردود على بعض الآراء المنشورة التي أوصلها لي أحد المؤمنين حفظه الله وطلب الرد عليها وجعلت الرد عليها وبيان الحق كملحق لأنها ليست من ضمن خطة الكتاب في الأصل. وتعليقي يبدأ بكلمة رد وينتهي بكلمة انتهى.

مطالب زیر برخی پاسخها به برخی آرای منتشرشده است، که یکی از مؤمنان - خداوند حفظش کند - بدست من رسانده و از من خواسته به آنها پاسخ گویم. من این پاسخ‌گویی و تبیین واقعیت را به‌عنوان پیوست آوردم، زیرا جزو برنامه اصلی کتاب نیست. مطالب من با کلمه «پاسخ» آغاز و با «پایان» خاتمه می‌یابد.

هادي المدرسي :

هادی مدرسی :

المقاطع التي تم الرد عليها منقولة من كتاب: (تهافت النظرية الدارونية وسقوط النظريات التابعة - هادي المدرسي).

بخش‌هایی که در ادامه به آنها پاسخ داده می‌شود، از کتاب «آشفستگی نظریه داروین و بی‌اعتبار شدن نظریه‌های تابعه» اقتباس شده است.

«ويعترف بذلك الدكتور "اميل كوينو" حيث يقول: بالرغم من ان الطفرة هو التفسير الوحيد الذي يمكن ذكره في قضية ظهور الانواع ولكن لم يلاحظ حتى الان مورد واحد تاتي الطفرة بعضو جديد في الكائن، او تغير من جوهره ويضيف ان الطفرات إنما تحدث عن طريق سلسلة من العمليات الصدفة ونحن لا ندري كيف يمكن أن يظهر عضو جديد في الكائن عن طريق الصدفة في الوقت الذي نعرف ما يحتاج اليه "عضو جديد" في الكائن من عشرات انواع التغيير. انفترض أن "عينا ما" ظهرت في الكائن فجأة ومن طريق الصدفة فهل يستطيع الكائن ان يرى بها فجأة؟

لا..طبعاً. لأن الرؤية -ليست عملية بسيطة تقوم بها العين، فإذا فرضنا أن العين ذاتها - اي هيكلها الخارجي - ظهرت فجأة، فما الذي يزودها بالطبقات التسعة المنفضلة التي تتكون الطبقة الاخيرة منها من ثلاثين مليوناً من الأعواد، وثلاث ملايين من المخروطات؟ وما الذي يزودها بملايين من الاعصاب التي تصحح الابصار بوضعها الطبيعي؟ وما الذي يربطها ببقية الاعضاء لتنسق عملها؟ حتى تستطيع ان تبصر في الثانية أكثر من 500,000,000,000,000 من الاهتزازات اللامعة؟ ولنفترض أن الطيور، إنما كانت كائنات غير طائرة ولكنها حصلت فجأة على الاجنحة، ولكن هل يكفي الجناح للطيران؟ إن الطيران عملية تحتاج الى توافر عوامل كثيرة مثل التوازن النسبي بين الجثة وبين الجناح، ومثل انسجام الجناح مع الاعضاء وعشرات العوامل الاخرى.. فكيف يمكن ان يحدث هذا صدفة؟»(1).

1. المصدر (المدرسي - تهافت النظرية الداروينية): ص 43 - 44.

«دكتور "اميل كوينو" به اين مطلب اعتراف می‌کند، آن گاه که می‌گوید: هرچند جهش، یگانه تفسیری است که می‌توان از آن در پیدایش گونه‌ها ذکرى به‌میان آورد، ولی تاکنون حتی یک مورد دیده نشده که جهش باعث پدید آمدن عضو جدیدی در جاندار گردد یا آن را از پایه‌و‌اساس تغییر دهد. وی می‌افزاید: جهش‌ها از طریق زنجیرهای از فرآیندهای تصادفی روی می‌دهند.

ما نمی‌دانیم چطور ممکن است از طریق تصادف، عضو جدیدی در موجود ظاهر شود، درحالی که می‌دانیم پیدایش "عضو جدید" در جاندار به دهها نوع تغییر نیاز دارد. فرض می‌کنیم که به‌طور ناگهانی و از روی تصادف در یک جاندار "چشم" به‌وجود آمده است. آیا او می‌تواند به‌طور ناگهانی با آن ببیند؟

مسئلاً خیر زیرا دیدن، فرآیند ساده‌ای که توسط چشم انجام می‌شود، نیست. اگر فرض بگیریم که خود چشم - یعنی ساختار بیرونی آن - به طور ناگهانی پدید آمده باشد، چه عاملی طبقات نُه‌گانه چشم را که از هم مجزا و منفصل هستند، به وجود آورده به‌گونه‌ای که طبقه آخر آن، از سی‌میلیون سلول استوانه‌ای و سه‌میلیون سلول مخروطی تشکیل شده است؟ چه چیزی چشم را به میلیون‌ها عصبی که باعث می‌شود بینایی در وضعیت طبیعی قرار گیرد، تجهیز نموده است؟

چه چیزی آن را به دیگر اعضا ارتباط می‌دهد تا در کارش هماهنگی وجود داشته باشد و بتواند در هر ثانیه بیش از ۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ ارتعاش نوری را شاهد باشد؟

فرض کنیم که پرندگان در ابتدا پرنده نبوده‌اند و به‌طور ناگهانی بال درآوردند. آیا صرف وجود بال، برای پرواز کفایت می‌کند؟

پرواز فرآیندی است که برای تحقق آن باید عوامل زیادی فراهم باشد، از قبیل تعادل نسبی بین جثه و بال، هماهنگی بال با دیگر اندام و ده‌ها عامل دیگر... چطور ممکن است چنین چیزی به‌صورت تصادفی رخ داده‌باشد؟^(۱).

۱. مصدر : مدرسی، رد نظریه داروین، ص ۴۳ و ۴۴.

رد: کلام غیر صحیح، فنظرية التطور لا تقول إن الأعضاء المركبة تظهر بطفرة واحدة فجأة أبداً فلا العين ظهرت فجأة بطفرة واحدة ولا الجناح ظهر فجأة وبطفرة واحدة بل بطفرات صغيرة لا تكاد تكون محسوسة ولكنها مؤثرة بقدر بحيث تجعل الكائن الذي تتوفر فيه يحصل على ميزة تفضيلية على غيره فيكون أقدر على النجاة بين أقرانه وبالتالي أوفر حظاً في نقل جيناته إلى الجيل التالي، وبتراكم هذه الطفرات التحسينية خلال ملايين السنين تتكون الأعضاء المعقدة والمركبة، وبهذا فلا توجد صدفة ولا إشكال احتمالات.

پاسخ: این گفته، نادرست است چرا که نظریه تکامل بهیچ‌وجه نمی‌گوید، اندام مرکب به‌وسیله یک جهش ناگهانی پدیدار می‌شود. نه چشم به‌صورت دفعی با یک جهش به‌وجود آمده‌است و نه بال؛ بلکه با جهش‌های کوچکی که تقریباً نامحسوس ولی اثرگذار بوده، به‌وجود آمده‌اند. این جهش‌ها به‌گونه‌ای است که قابلیت ویژه‌ای در اختیار جاندار قرار می‌دهد و او را بین سایر

هموعانش برای بقا توانتر می‌سازد و در نتیجه شانس او را در انتقال
ژن‌هایش بنخل بعدی افزایش می‌دهد. با انباشت این جهش‌های بهبودبخش
در طول میلیون‌ها سال، اندام پیچیده و مرکب پدیدار گشته است؛ بنابراین
تصادف یا اشکال احتمالات در اینجا راهی ندارد.

وحقیقة إنّ هذا الإشکال الذي طرحه الكاتب يبين أنّ كاتب الكتاب لا يعرف
أبجديات نظرية التطور التي قام بالرد عليها. انتهى.

در واقع این اشکالی که نویسنده مطرح می‌کند، نشان می‌دهد نویسنده
کتاب چیزی از الفبای نظریه تکامل که وی درصدد پاسخگویی به آن
می‌باشد، نمی‌داند. پایان.

«4- إن الطفرات لا تورث إلا بنسبة ضئيلة جداً إذا كان التزاوج بين كائنين لكل منهما
طفرة في ذات العضو التي للآخر.
مثلا اذا اصيب فأر بسقوط ذيله بالطفرة، فان صغاره إنما يمكن ان تاتي بلا ذيل إذا
كان تزاوجه مع فأرة مصابة هي الأخرى بطفرة "سقوط الذيل" ضمن شروط خاصة
وقليلة التوافر جداً مثل وجود جو حراري واحد، ومثل تبدل المحيط.. الخ.
أما نسبة وراثه الطفرات في غير هذه الصورة فهي واحد في عشرة آلاف. فالفأر الذي
يصاب بسقوط الذيل بالطفرة، إذا تزاوج مع فأرة لها ذيل، فإنه يحتاج إلى انجاب
عشرة آلاف من الاجيال ليتمكن ان يرث جيل واحد منه عدم وجود ذيل له.
ومع هذا الوضع فإن عمر الارض لا يكفي بأية صورة من الصور لظهور الانواع الكثيرة
التي توجد عليها.

ان المعدل المعقول لعمر الارض هو ألفا مليون سنة فكيف جاءت الحياة في هذه المدة
القصيرة في شكل عشرات الملايين من انواع الحيوانات، وعشرات الملايين من الحشرات
وعشرات الملايين من النباتات؟

وكيف انتشرت هذه الكمية الهائلة على سطح الارض في كل مكان.
ثم كيف جاء من خلال هذه الانواع الحيوانية ذلك المخلوق الاعلى الذي نسميه الانسان؟

ولا نعرف كيف يمكن الاعتقاد بذلك في حين اننا نعرف جيداً أن النظرية الداروينية تقوم على الاعتماد الكلي تغييرات صدفية محضة وأما هذه التغييرات فقد حسبها الرياضي "باتو" وانتهى إلى أن اكتمال "تغيير جديد" في جنس ما قد يستغرق مليوناً من الاجيال، فلنفكر في امر الكلب الذي تزعم الداروينية انه جد الحصان الاعلى، كم من المدة - على قول الرياضي باتو - سوف يستغرق حتى يصبح حصاناً»(1).

1. المصدر (المدرسي - تهافت النظرية الداروينية): ص 44 - 45.

«4- جهشها ارث برده نمی‌شوند، مگر بهمقداری بسیار اندک، آن هم فقط زمانی که جفت‌گیری بین دو جانداري که هر دو دارای آن اندام جهش‌یافته هستند، صورت بگیرد.

به‌عنوان مثال اگر دم یک موش نر بر اثر جهش بیافتد، هنگامی احتمال می‌رود که بچه‌های او بی‌دم شوند که وی با یک موش ماده که آن هم به جهش «کنده‌شدن دم» مبتلا است، آمیزش نماید؛ تازه آن هم در شرایط بسیار خاص و نادر مانند وجود هوای گرم یکسان و تغییرات محیطی و... .

اما نسبت به ارث‌بردن جهش‌ها در غیر این صورت، یک در ده‌زار است. موشی که به جهش کنده‌شدن دم دچار شده، اگر با یک موش ماده دُم‌دار جفت‌گیری کند، باید ده‌زار نسل از او بگذرد تا شاید یک نسل صفت نداشتن دم را به ارث برَد. با این اوضاع، عمر زمین به‌هیچ‌وجه برای پیدایش گونه‌های متعددی که بر آن یافت می‌شود، کفایت نمی‌کند.

میانگین منطقی عمر زمین ۱۰۰۰ میلیون سال است. بنابراین در این دوره کوتاه چگونه حیات توانسته به‌شکل ده‌میلیون گونه حیوان، ده‌میلیون حشره و ده‌میلیون گیاه جلوه‌گر شود؟!

و چگونه این جانداران پرتعداد در همه جای زمین انتشار یافته‌اند؟! سپس از بین این گونه‌های حیوانی، چگونه آن مخلوق برتر که آن را انسان می‌نامیم پدیدار گشته است؟!

نمی‌دانیم چگونه می‌توان به چنین چیزی اعتقاد داشت در حالی که به خوبی مطلعیم نظریه داروین کاملاً بر پایه تغییرات تصادفی محض استوار است! ریاضی‌دانی بنام "پاتو" این تغییرات را محاسبه کرده است.

وی در پایان به این نتیجه رسید که کامل شدن "تغییر جدید" در یک گونه میلیون‌ها نسل به طول می‌انجامد. حال بیابید در مورد سگ که معتقدان به داروینیسم آن را نیای

اسب می‌پندارد، بیندیشیم. چقدر طول می‌کشد تا طبق گفته پاتوی ریاضی‌دان، سگ به اسب تبدیل شده باشد؟» (1).

1. امصدر : مدرسی، رد نظریه داروین، ص ۴۴ و ۴۵.

رد: الکلام المتقدم لا یمت للعلم بصله، فالطفرات هی عبارة عن تغییرات فی الخریطة الجینیة التي تبني جسم الكائن الحي وهي بالتأکید مؤثرة فی بناء أجسام الأجيال التالية وتورث کغيرها من الجينات ولا يجب أن یحمل الأبوان معاً الجین الطافر لینتقل إلى الجيل التالي بل یكفی أن یحملة أحدهما، أما بالنسبة للزمن الذي وفرته الأرض بحسب التاريخ الجیولوجی فهو لیس فقط كافٍ للتطور بل هو فائض بحيث إن علماء البیولوجیا التطویریة لديهم عدة نظریات لتفسیر أسباب بقاء التطور أو توقفه فی بعض الأزمان، أما فرض الاحتمالات فقد بینت کیف أنه غیر صالح للنقض علی نظریة التطور؛ لأن التطور تراکمی، نعم فرض الاحتمالات قد یصلح للنقض علی نظریات أو فرضیات النشوء أو بداية الحیاة علی الأرض فقط. انتهى.

پاسخ: این سخنان ربطی به علم ندارد. جهش‌ها، تغییراتی هستند که در نقشه ژنوم سازنده بدن جاندار روی می‌دهد. این جهش‌ها قطعاً در ساختار بدن نسل‌های آتی نیز تأثیرگذار است و همچون در دیگر ژن‌ها به ارث برده می‌شود. نیازی نیست که والدین هر دو، حامل ژن جهش‌یافته باشند، تا این ژن به نسل بعدی انتقال یابد، و اگر یکی از این دو نیز حامل آن باشد، کفایت می‌کند. در خصوص زمانی که زمین برای پیدایش حیات فراهم آورده، طبق نظر زمین‌شناسی تاریخی، این زمان نه‌تنها کافی است بلکه زیاد هم هست؛ بطوری که زیست‌شناسان تکاملی نظریه‌های مختلفی در باب توضیح دلایل کندی تکامل یا توقف آن در برخی زمان‌ها ارائه نموده‌اند. در خصوص فرض گرفتن احتمالات، پیشتر توضیح دادم که چگونه این شیوه برای نقض نظریه تکامل نامناسب و نادرست است؛ زیرا اصولاً تکامل، انباشتی

می‌باشد. فرض‌گرفتن احتمالات ممکن است فقط برای نقض نظریه‌ها یا فرضیات مربوط به پیدایش یا آغاز حیات بر روی زمین مناسب باشد. پایان.

«التشابه الخارجي

بسبب التشابه القائم بين الانسان والقرد فإن النظرية الداروينية تقول بان الانسان إنما تطور عن القردة مباشرة، وأن كلا من الحالة القردية والانسانية تنازعت طويلا في الانسان فكانت القردية تريد المحافظة على نفسها، لكن البيئة كانت تريد ايجاد الانسان، وحيث ان الانسان كان من صف اعلى فقد تغلب على القرد، وتطور منه. أما التغييرات التي حدثت فيها فانما هي نتيجة للبيئة التي عاش فيها مثلا: تدور وجهه بسبب انه كثيرا ما كان يعيش على الاشجار ويحملق في الارض فوق الضغط على وجهه وحدث فيه تدويراً. واما ذيله فقد زال بسبب سحل نفسه على الارض، مما سبب احتكاك مؤخرته بها ومن ثم ازي عنه»(2).

2. المصدر (المدرسي - تهافت النظرية الداروينية): ص66.

«شبهات خارجي:

نظريه داروين با استناد به شباهتی که بین انسان و میمون وجود دارد، می‌گوید انسان به‌طور مستقیم از میمون تکامل یافته است و هر دو حالت میمونی و انسانی، مدت زمانی دراز در انسان با هم نزاع و تقابل داشته‌اند. حالت میمونی می‌خواسته از خودش محافظت کند ولی محیط خواستار ایجاد انسان بوده است، و از آنجا که انسان از دسته برتر بوده، بر میمون غلبه یافته و از آن تکامل پیدا کرده است. تغییراتی که در انسان رخ داده، نتیجه محیطی بوده که وی در آن زندگی می‌کرده است؛ مثلاً گردی صورتش به این علت است که وی مدت زیادی بر روی درختان زندگی می‌کرده و به زمین چشم می‌دوخته و از همین رو در صورتش گردی حاصل شده است.

دُم او نیز به این دلیل که وی خودش را بر روی زمین می‌کشیده، از بین رفته است زیرا این کار باعث اصطکاک پشت وی با زمین شده و به‌دنبال آن دمش را ناپدید ساخته است»(2).

2. مصدر : مدرسی، رد نظریه‌ی داروین، ص ۶۶.

رد: كلام غير علمي أيضاً، ففقدان القدرة العليا للذيل والتي يصنف جسم الإنسان البيولوجي كنوع منها ليس سببه احتكاك المؤخرة هكذا كأنه يصور المسألة على أنها عملية قطع للذيل نتيجة الاحتكاك بل إنَّ أي تغير مهما كان بسيطاً في التطور إنما يكون بسبب طفر جيني وملائمة هذا الطفر للكائن الحي ومحيطه بحيث إنه يوفر ميزة للكائن الحي تجعله أقرب للنجاة والتكاثر من غيره وبالتالي ينقل هذه الطفرة إلى الجيل التالي، وعملية الازالة أو لنقل تقليص العضو لا تتم بطفرة واحدة بل بطفرات كثيرة جداً. انتهى.

پاسخ: این نیز سخنی غیر علمی است. ناپدید شدن دم نخستین انسان که جسم انسان از نظر بیولوژیکی جزو آنها طبقه بندی می شود، به دلیل اصطکاک پایین تنه او نبوده است. وی موضوع را این گونه به تصویر می کشد که فرآیند کننده شدن دم نتیجه سایش بوده و حال آنکه در تکامل، هر نوع تغییر و تحولی هر چقدر هم که کوچک و ساده باشد فقط به دلیل جهش ژنتیکی و تناسب داشتن این جهش با جاندار و محیط زندگی او روی می دهد؛ به طوری که این جهش مزیتی در اختیار جاندار قرار می دهد که او را نسبت به همسرانش به ادامه زندگی و تولید مثل توانا تر می سازد؛ در نهایت این جهش به نسل بعدی منتقل می شود. فرآیند حذف یا به عبارتی کوتاه شدن یک عضو، نه بر اساس یک جهش، بلکه به دلیل وقوع جهش های بسیار زیادی به وقوع می پیوندد. پایان.

«تعثر الداروينية في قضايا النبات

إذا وجه الى الداروينية السؤال التالي:

لماذا يتطور النبات؟

لأجابت على الفور: الحاجة تدعو الى ذلك، فمثلا كانت النباتات تعيش في البحر قبل ملايين السنين، على صورة نبات بسيط، طري الجسم بحيث اذا تعرض للشمس لجف فوراً. فاحتاج الى خشب يحمل رطوبته، ويحتفظ بها لمقاومة الحرارة، عندئذ نشأ الخشب للنبات، وبذلك تمكن من الخروج الى اليابسة

ولكن..

إذا كان الامر كذلك كما تقول الداروينية، فلماذا لا يزال نبات عشب البحر، التي تعتبره الداروينية ذاتها "مادة النباتات والأشجار في العالم" موجودا في البحار على حالته الاولى؟

لماذا لا نجد كل يوم مجموعة منها تتسلق ضفاف البحر وتهرب الى اليابسة؟
لماذا لا يزال لها "جسم طري اذا تعرض للشمس جف فورا"؟
كيف تطور قسم منها وهاجر الى القرى والمدن، بينما بقي القسم الاكبر منه يعاني من الضعف والهزال؟
ثم..

اذا كانت الداروينية تعتقد باستمرارية التطور - كما تصرح بذلك - فلماذا ختم التطور مسرحيته في النباتات المزهرة؟
إن العلم الحديث اكتشف الكثير من انواع النباتات والأشجار فلماذا لا نجد منذ عشرات الاف من السنين أن برز نوع جديد من انواع الشجر الى الوجود، مع ان الحاجة ماسة لذلك؟
ثم..

لنفترض أن النباتات تطورت حسب حاجتها الى ذلك، فكيف ظهرت الحشرات الغشائية كالنحل الحاملة للقاح الزهور؟»(1).

1. المصدر (المدرسي - تهافت النظرية الداروينية): ص88.

«آشفتگی یا سردرگمی داروینیسم در مورد گیاهان:

اگر از یک داروینی این سؤال پرسیده شود:

چرا گیاهان تکامل می‌یابند؟

فورا پاسخ می‌دهد: دلیل آن نیاز است. مثلاً گیاهان میلیون‌ها سال پیش به‌صورت نباتات ساده و نرتهن در دریا زندگی می‌کردند به‌گونه‌ای که اگر در معرض نور خورشید قرار می‌گرفتند بلافاصله خشک می‌شدند، بنابراین گیاهان به چوب نیاز پیدا کردند تا رطوبت را در خود نگه دارند و با آن در برابر دمای بالا مقاومت کنند. به این ترتیب برای گیاهان چوب به‌وجود آمد و با این شیوه توانستند به خشکی راه یابند.
ولی

اگر قضیه به همین صورتی است که داروینی می‌گوید، چرا خزه دریایی که نظریه داروین آنها را "ماده اولیه گیاهان و درختان جهان" می‌داند، همچنان به‌حالت قبلی خود باقی مانده است؟

چرا هر روز گروهی از این گیاهان را نمی‌بینیم که به ساحل دریا بیایند و به خشکی بگریزند؟

چرا این گیاهان همچنان دارای بدنی نرم هستند که اگر در معرض نور خورشید قرار گیرند، بلافاصله خشک می‌شوند؟

چگونه برخی از آنها تکامل یافتند و به روستاها و شهرها کوچ کردند، ولی بخش عمده آنها به ضعف و سستی مبتلا هستند؟
سپس

اگر نظریه داروین به استمرار تکامل عقیده دارد - همان طور که به آن تصریح کرده است - چرا تکامل، نمایش‌نامه‌اش در مورد گیاهان گلدار را به پایان رسانده است؟ دانش نوین، گونه‌های بسیار زیادی از گیاهان و درختان را کشف و شناسایی کرده است. چرا طی ده‌هزار سال گذشته ما نمی‌بینیم که نوع جدیدی از گونه‌های درختان به وجود آمده باشد، و حال آنکه چنین چیزی شدیداً مورد نیاز است؟ سپس

اگر فرض کنیم که گیاهان بر اساس نیاز خود تکامل یافته‌اند، بر چه اساسی حشراتی که دارای بال‌های غشایی مانند زنبورهای عسل حامل گرده گیاهان، پدیدار گشته‌اند؟»(1).

1. مصدر : مدرسی، رد نظریه داروین، ص ۸۸.

رد: هنا نجد تکرار سلسله من الإشکالات الهزیلة التي طرحت منذ القرن التاسع عشر وأجاب عنها علماء التطور، فمسألة الأمثلة على استمرارية التطور موجودة وكثيرة جداً وإنما نحن لقصر أعمارنا يمكننا أن نرى فقط تطور كائنات سريعة التكاثر ودورة حياتها قصيرة جداً كالفراشات والحشرات؛ لأن التطور مهما كان بسيطاً يحتاج إلى أجيال كثيرة، ومن الأمثلة التي رأها ملايين الناس هي فراشات الثورة الصناعية حيث تغير لونها وهناك الآن أمثلة لظهور حشرات جديدة لم تكن موجودة سابقاً.

پاسخ: اینجا ما با تکرار اشکالات ناچیز و بی‌ارزشی که از قرن نوزدهم مطرح شده و دانشمندان تکامل نیز به آنها پاسخ گفته‌اند، روبه‌رو هستیم. نمونه‌های استمرار تکامل بسیار زیاد و در دسترس هستند، ولی ما به دلیل کوتاهی عمرمان فقط می‌توانیم تکامل برخی از آن دسته موجوداتی را که به

سرعت تولیدمثل می‌کنند و دوره زندگی آنها نیز بسیار کوتاه است، را ببینیم؛ مانند پروانه‌ها و حشرات. اصولاً تکامل هرچند که ساده باشد، به نسل‌های فراوانی نیاز دارد. از جمله نمونه‌هایی که میلیون‌ها نفر آن را دیده‌اند، پروانه‌های انقلاب صنعتی است که دچار تغییر رنگ شدند. اکنون نیز حشرات جدیدی پدید آمده که تا پیش از این وجود نداشته است.

أما لماذا لا تتطور كل الأصول باتجاه واحد فهذا حقاً إشكال بسيط جداً وقد أجب عنه، فتطور بعض أفراد نوع معين باتجاه معين في بيئة معينة منعزلة نتيجة توفر طفر معين لا يلزم منه تطور بعض أفراد نفس النوع الذين يعيشون في بيئة أخرى بنفس الاتجاه حتى وإن توفر لهم الطفر نفسه فما بالك إذا لم يتوفر لهم الطفر نفسه. انتهى.

اما اینکه چرا تمام گونه‌ها به یک سمت خاص تکامل نمی‌یابد، اشکالی است بسیار ساده و خام‌ستانه که پیشتر به آن پاسخ داده شده است. اینکه برخی افراد یک گونه خاص، به سمتی خاص، در یک محیط مشخص دور افتاده از سایر نقاط و به دلیل یک جهش خاص، تکامل یابند دلیل نمی‌شود که حتماً برای برخی افراد همان گونه که در محیط دیگری زندگی می‌کنند، نیز همان سمت‌وسوی تکاملی رخ دهد، حتی اگر همان جهش برای ایشان نیز فراهم باشد. حال ببینید اگر جهش یکسان فراهم نباشد، آن وقت دیگر چه می‌شود. پایان.

«اعتراف:

تعترف الدارونية بأنها لا تجد في الحيوانات الدنيا يداً ناقصة تأخذ في التدرج الى الكمال حتى تصل الى يد الانسان، كما تعترف بانها لا تجد يداً ثلاث اصابع تترقى الى اربعة ثم خمس وهلم جراً.

وتقول:

"إن اليد في جميع الحيوانات التي تعيش في اليابسة تحوي خمس اصابع الآن أو كانت تحتوي على ذلك العدد قديماً، كما هو الشأن مثلاً في حافر الفرس، أو ظلف الثور، أو جناح الطائر، أو زعنفة الدولفين"
ترى لماذا يجوز أن نؤمن بالخلق الواحد في الاصابع، ولا نؤمن به في الانسان وبقيّة الكائنات»(1).

1. المصدر (المدرسي - تهافت النظرية الداروينية): ص 102.

«اعتراف:

داروينيسم معترف است که در حیوانات پستتر، دست ناقصی که به تدریج کامل شود تا به دست انسان برسد وجود ندارد. او همچنین اعتراف می‌کند که هیچ دست سه‌انگشتی که به چهار و سپس پنج انگشت و ... ترقی یابد نیز یافت نمی‌شود. وی می‌گوید:

«اکنون دست تمام حیواناتی که در خشکی زندگی می‌کنند، پنج انگشت دارد یا قبلاً این تعداد انگشت را داشته‌اند. این قضیه به‌عنوان مثال در مورد سم اسب، سم گاو، بال پرنده یا بالهء دلفین نیز بر همین منوال است.»
حال چرا باید به پذیرش خلقت دفعی انگشتان ایمان بیاوریم اما به این نوع آفرینش در مورد انسان و بقیه موجودات اعتقاد نداشته باشیم؟»(1).

1. مصدر : مدرسی، رد نظریه‌ی داروین، ص 713.

رد: المفروض أنّ من یرد علی التطور یرف جيداً أبجديات التطور، فهذه المجموعة كلها ترجع لسلف مشترك تطورت عنه الأصابع الخمسة.

پاسخ: کسی که می‌خواهد تکامل را رد کند، باید الفبای تکامل را به‌خوبی بداند و بشناسد. این گروه همگی به یک نیای مشترک که انگشتان پنج‌گانه از آن تکامل یافته است، می‌رسند.

وللتنبیه أكرر لمن لم يفهم: إنَّ التطور يحصل بالتدریج وليس دفعة، فالأصابع لم تظهر فجأة بل تطورت في طفرات متتالية في أجيال سلف مشترك لكل هذه الأجسام البایولوجية التي تحتوي خمسة أصابع. انتهى.

برای کسی که درک نکرده است تکرار می‌کنم که: تکامل بتدریج روی می‌دهد، نه بصورت دفعی. انگشتان بطور ناگهانی و یکباره ظاهر نشدند بلکه طی جهش‌های پی‌درپی در نسل‌های نیای مشترک این بدن‌های بیولوژیکی که پنج‌انگشتی بودند به‌وجود آمده است. پایان.

«أما عند انتقال الثدي من النصف الاخير من بطن المرأة الى وجهة صدرها فتقول الدارونية: "إن المرأة قد اصبحت تحمل طفلها على صدرها وتمشي على ساقها فقط، بل هي تعتمد حين تقعد على إلتئها أيضا" فيحتاج الطفل في الرضاع الى أن يجد الثديين على الصدر وليس على اسفل البطن»
ويجب ان نهتمس في اذن السادة الدارونيين أنه لم يكشف حتى الآن دليل واحد يمكن الاعتماد عليه فيما يقولون فلم يوجد مثلاً في الحفريات امرأة واحدة تكون ثديها ادنى من محلها الحالي، حتى بمقدار سنتيمتر واحد»(2).

2. المصدر (المدرسي - تهافت النظرية الدارونية): ص132.

«داروینی درباره منتقل شدن پستان از نیمه پایینی شکم زن به بالای سینه‌اش می‌گوید: "زن نوزادش را بر روی سینه‌اش نگه می‌دارد و فقط با استفاده از پاهایش راه می‌رود و حتی به هنگام نشستن نیز از نشیمنگاه خود استفاده می‌کند. بنابراین نوزاد به‌هنگام شیر خوردن نیاز دارد که پستان‌ها را بر سینه بیابد نه در پایین شکم." باید در گوشه‌ای به سروران طرفدار داروین بگوییم که تاکنون حتی یک دلیل قابل اعتماد در خصوص آنچه که مدعی آن هستند، یافت نشده است. مثلاً تاکنون حتی یک سنگواره زن یافت نشده است که پستان‌هایش از محل کنونی‌اش پایین‌تر باشد حتی بمقدار یک سانتی‌متر.»(2).

2. مصدر : مدرسی، رد نظریه‌ی داروین، ص ۱۳۲.

رد: أيضاً هذا الكلام خطأ علمي، فانتقال الثدي إلى أعلى جسم بعض اللبائن التي تمثل سلف الإنسان حصل قبل ظهور الإنسان بملايين السنين، كما أن هذا الانتقال لم يحصل فجأة بل أكرر ما قلته مرات حصل بطفرات كثيرة جداً للسلف، وعندما يمثل الطفر ميزة تفضيلية للحيوان يحتفظ النوع بالطفرة وتنتقل للجيل اللاحق وهكذا حتى استقر في أعلى الصدر في سلف من اللبائن سبق الإنسان. انتهى.

پاسخ: این کلام نیز نادرست و غیرعلمی است. منتقل شدن پستان به نیچنهء بالایی بدن در برخی پستاندارانی که نیاکان انسان به شمار می‌روند، میلیون‌ها سال پیش از ظهور انسان به‌وقوع پیوسته است. در ضمن این جابه‌جایی به‌صورت دفعی صورت نگرفته، بلکه آنچه را قبلاً بارها گفته‌ام تکرار می‌کنم: بر اساس جهش‌های بسیار زیادی که برای نیاکان روی داده، پدید آمده است. هنگامی که جهش مزیتی برای حیوان به‌مراه داشته باشد، گونه، آن جهش را حفظ کرده، به نسل بعدی انتقال می‌دهد. این قضیه در مورد جای گرفتن پستان در بالای سینه، در پستانداران پیش از انسان نیز صادق می‌باشد. پایان.

«كيف سيكون الانسان القادم؟»

تری الدارونیه، أن الانسان في المستقبل سوف يكون بالشكل التالي:
4- إن السلالات البشرية تتحول الى انواع، فالانسان الاوروبي سيكون نوعاً خاصاً، والانسان الافريقي نوعاً خاصاً، وهكذا. "وعلاقة النوع التي تميزه أنه لا يتلاقح من نوع اخر"

وانطلاقاً من هذه الحقيقة المروعة فاننا ننصح الذين يرغبون في الزواج من الفتيات الاوربيات ان يسارعوا الى ذلك قبل ان يتبدلن الى انواع اخرى بحيث لا يمكن التلاقح بهن»(1).

1. المصدر (المدرسي - تهافت النظرية الدارونيه): ص154.

«انسان آینده چگونه خواهد بود؟»

طبق داروینیسیم، انسان در آینده به این صورت خواهد بود:
4- نژادهای انسان به گونه‌هایی تبدیل می‌شود. انسان اروپایی گونه‌ای خاص خواهد بود، همچنین انسان آفریقایی و ... به همین ترتیب؛ “و وابستگی گونه‌ای که جدا شده است، او را از آمیزش با گونه‌ی دیگر منع می‌کند.”

بر اساس این حقیقت هولناک، ما به کسانی که مایلند با دختران اروپایی ازدواج نمایند، توصیه می‌کنیم، پیش از آنکه این دختران به گونه‌های دیگری تبدیل شوند که آمیزش با آنها ناممکن شود، به این کار مبادرت ورزند»⁽¹⁾.

1. المصدر : مدرسی، رد نظریه داروین، ص ۱۵۴.

رد: بغض النظر عن إمكانية الوصول إلى الافتراق النوعي في الإنسان أو عدمها فلنفرض أن هناك من يقولون بإمكانية حدوث الافتراق النوعي، ولكن أعتقد أنه لا يليق أن يصدر هكذا تعليق. انتهى.

پاسخ: صرف نظر از این موضوع که آیا امکان وقوع افتراق گونه‌ها در انسان امکان‌پذیر هست یا خیر، فرض می‌گیریم که طبق گفته‌ی برخی، افتراق گونه‌ها رخ دهد، ولی به نظر من شایسته نیست سخنانی به این شکل در این مورد گفته شود. پایان.

«فالمبدأ - حسب رأي الاسلام - هو أن الله خالق الكون وهذا ما تؤكدُه الأدلة العلمية، والمنطقية على حد سواء، ولا يفرق حينئذٍ بين أن يكون الله قد خلق الأنواع بصورة مستقلة، أو أن يكون قد اوجد مادة واحدة صالحة للتنوع والتطور، بموجب نواميسه الخاصة التي فرضها عليها. فالله هو خالق الانسان، والفيل والطيور، ولا فرق ان يكون جد الانسان انساناً، ام قرداً من قرود افريقيا، كما لا فرق بين ان يكون جد الفيل فيلاً ام زاحفاً من الزواحف. كما لا فرق بين ان يكون الطير الاول طيراً ام حشرة من الحشرات.

الخلق المستمر، او الخلق عبر التطور، كلاهما يدل دلالة قاطعة على قدرة الخالق لان الذي يصنع شيئاً بسيطاً واحداً، ثم يحوله الى انواع لا تُعد ولا تُحصى، ليس اقل قدرة من الذي يصنع هذه الانواع مرة واحدة.

وهكذا فإن نسبة التطور الى الطبيعة العمياء، هي التي يرفضها الاسلام، أما نفس التطور، فلا يمكن ان يشكل امرا متناقضاً للاسلام والمعتقدات الالهية، باي صورة من الصور»(1).

1. المصدر (المدرسي - تهافت النظرية الداروينية): ص154.

«طبق نظر اسلام، اصل اين است كه خداوند خالق هستی است و ادله علمی و منطقی نیز هر دو مؤيد اين مدعا هستند. در اين صورت تفاوتی نمی‌کند كه آیا خدا اين گونه‌ها را بطور مستقل آفریده يا اینکه بر اساس قوانین خاصی كه برقرار نموده، از يك ماده مناسب كه قابلیت گونه‌زایی و تكامل را دارا بوده، پديد آورده است. خداوند خالق انسان و فيل و پرندگان است و فرقی نمی‌کند كه جد انسان، انسان است يا میمونی از میمون‌های آفریقا؛ همان طور كه تفاوتی نمی‌کند كه جد فيل، فيل باشد يا خزنده‌ای از خزندگان؛ كما اینکه فرق نمی‌کند كه پرنده اولیه، پرنده بوده باشد يا حشره‌ای از زمره حشرات. آفرینش مستمر يا آفرینش از طریق تكامل، هر دو دلالتی قطعی بر توانایی آفریننده دارد.

زیرا آن کسی كه يك چیز ساده می‌سازد سپس آن را به انواع و اقسامی كه از شماره بیرون است، تبدیل می‌کند، كمتوان‌تر از کسی نیست كه اين انواع را به يك باره خلق می‌کند.

نسبت تكامل به طبیعت كور كه اسلام آن را مردود می‌شمارد نیز همین گونه است. ولی خود تكامل به هر شكلی از اشكال كه در نظر گرفته شود، نمی‌تواند چیزی مغایر با اسلام و معتقدات الهی به‌شمار رود»(1).

1. المصدر: مدرسی، رد نظریه داروین، ص ۱۵۴.

رد: إذا كان الأمر كذلك فكان التآني أفضل من الرد على نظرية التطور بإشكالات أقل ما يقال فيها إنها ليست علمية. انتهى.

پاسخ: اگر قضیه بر این منوال است، گویی تأمل بهتر از رد نظریه تکامل می‌باشد؛ آن هم با اشکالاتی كه کمترین چیزی كه در مورد آنها می‌توان گفت این است كه اشکالاتی غیرعلمی هستند. پایان.

